

سُلَيْمَان
بْنُ هَارُونَ



اندر باب اجتهاد

درباره کارآمدی فقه
اسلامی در دنیای امروز

جستارهایی از:

عبدالکریم سروش، حسینعلی منتظری،
سعید عدالتزاد، جعفر سبحانی،
احمد عابدینی، محمد مجتبه شبستری

فهرست

۷	□ مقدمه: کدام اجتهاد؟
۱۵	فقه در ترازو / عبدالکریم سروش
۳۵	باب مفتوح اجتهاد / حسینعلی متظری
۴۸	باب مسدود اجتهاد / سعید عدالتزاد
۶۵	فلسفه فقه / جعفر سبحانی
۷۹	اجتهاد؛ انسداد یا انفتاح / احمد عابدینی
۱۰۱	فقه سیاسی بستر عقلایی خود را از دست داده است / محمد مجتبه شیبستی
۱۲۵	□ نمایه

مقدمه: کدام اجتهاد؟

از اولین روزهای پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) مسلمانان با این مسئله مواجه شدند که درباره موضوعات و حوادثی که آیه صریحی از قرآن و نقل مشخص و معتبری از پیامبر وجود ندارد، چه باید کرد؟ با گذشت زمان و دور شدن از دوره بعثت و گسترش مرزهای اسلامی و بخصوص آمیختن فرهنگ عربی اسلامی با فرهنگ‌های دیگر این مسئله اهمیت بیشتری یافت. مسئله لزوم تفسیر متون قرآن که تا آن وقت شاید چندان مهم نمی‌نمود به مسئله روز تبدیل شد و از این‌رو به طور طبیعی ملاکهای برای ترجیح یک تفسیر بر تفسیر دیگر در عرصه عمل حکومت اسلامی پدید آمد. کم‌کم کتابت حدیث که با این استدلال به تأخیر افتاده بود که ممکن است قرآن را تحت الشعاع قرار دهد، بعدها یعنی اواخر قرن اول و ابتدای قرن دوم هجری مورد توجه قرار گرفت. رفته‌رفته این روند به جایی رسید که مجموعه اخبار منقول، مؤلفه «سنّت» را ساخت و در تاریخ فقه اسلامی نه تنها مفسر قرآن قلمداد می‌شد که به عنوان منبعی در کنار قرآن همواره مورد استناد بوده است.

شیعیان با تمسک به آموزه امامت، حق تفسیر را برای خاندان اهل بیت قائل شدند و بدلیل مسائل سیاسی پس از رحلت پیامبر کمتر دچار مسائل جدید و حکومتی شدند و در حاکمیت سیاسی جامعه تأثیر مستقیم نداشتند. از این‌رو، توجه به جمع‌آوری اقوال ائمه عملاً در دوره امام محمد باقر(ع) (۱۱۴ ه. ق) در قالب مجموعه‌هایی با عنوان «اصول» و بعد در قالب کتابهایی ماندگار، از دوره غیبت کبری (۳۲۹ ه. ق به بعد) آغاز شد. اهل سنت و جماعت ابتدا با تکیه بر نظر و اجماع اهل حل و عقد به حل مسائل جدید و مشروعتی عمل حاکمان پرداختند. اما رفته‌رفته

مسائل مبتلا به چنان زیاد شد که امکان تمیک صرف به نقل صحابه و اتکا به نظر اهل حل و عقد ممکن نبود و از اینجا بود که مسئله کمبود منابع تقلی و کثرت مسائل جدید باعث شد روشها و ملاکهای دیگری برای اجتهاد در کار آیند. تدوین اصول فقه و تمیک به روش‌هایی چون مصالح مرسله، استحسان، قیاس یا عقل و امثال آن در این فضای شکل گرفت. در این دوره بزرگان شیعه و سنتی به این بحث نیز پرداخته‌اند که آیا در احکام و استنباطهای جدید موافقت با متن قرآن شرط است یا عدم مخالفت کفایت می‌کند. اجتهاد و نوآوری در میان اهل سنت بعد از ائمه چهارگانه با این استدلال که اجتهاد موجب تشتت آرای مسلمانان می‌شود، از رونق افتاد و به نوعی اجتهاد «نقل محور» که بیشتر به تقلید شیبه است تبدیل شد. روند اجتهاد در میان شیعه نیز بیشتر «نقل محور» بوده که در ادامه به آن اشاره خواهم کرد.

از سوی دیگر، مسئله هماهنگی آموزه‌های اسلامی با عقل بشری ابتدا در حوزه مسائل کلامی شکل گرفت و از این سؤال مبنایی آغاز شد که «آیا احکام اسلامی از آن رو که خوبند خدا بدانها فرمان داده است یا چون خداوند بدانها فرمان داده است، خوبند؟» اشعاره گزینه دوم را انتخاب کردند و لذا قائل شدند حتی اگر خداوند به کار محالی هم فرمان دهد قبحی ندارد و فی نفسه آن حکم ارزش دارد. این باور اشعاره در سخن مشهور آنان نمود پیدا می‌کند که تکلیف مالا یطاق از سوی خداوند جایز است. در برابر، مخالفان مشکل از معترله و فرقه‌های شیعه معتقد بودند فعل خداوند بی حکمت نیست و چون احکام اسلامی فی نفسه و عقلاً خوبند، خداوند نیز به خوبیها امر کرده است. به نظر آنها اگر خوبیها را به عقل مستند نکنیم هیچ دلیلی برای اطاعت از خداوند وجود ندارد. اگر دلیل اطاعت از خدا، گفته خود خدا باشد و نه عقل، سؤال از چرایی اطاعت درباره قول او نیز تکرار می‌شود و این سلسله به جایی ختم نمی‌شود.

در این مسئله واژه کلیدی و البته بسیار مهم و مبهم واژه «خوب» یا به تعبیر قدما «حسَن» است. خوب معانی متعددی می‌تواند داشته باشد که دست کم به سه معنای محتمل آن در اینجا اشاره می‌کنم. یکی آن که «خوب» به معنای «مفید و کارآمد» باشد. به این معنا، احکام اسلامی در نظر شیعیان و معترلیان چون به حال فرد و جامعه مفید و کارآمدند، خدا بدانها فرمان داده است و این احکام می‌توانند سعادت دنیوی و اخروی

را تأمین کنند. در کلمات و سخنان این دو گروه به این معنای خوب کمتر اشاره شده، ولی شاید بتوان این وجه را به آنها نسبت داد. معنای دوم «خوب»، «تحسین برانگیز» بودن است؛ یعنی چیز یا کار خوب، امری است که مورد ستایش من یا فرهنگی که من به آن تعلق دارم، قرار می‌گیرد. مانند آنکه خوردن خرما در فرهنگ عربی مورد علاقه و کار خوب و مستحسن به شمار می‌آید و حتی در مواردی به آن توصیه می‌کنند، همان‌طور که خوردن گوشت سگ در نظر چینیها چنین است. در این معنای خوب، خوبی صرفاً امری زیبایی‌شناسانه و ذوقی و نسبی به حساب می‌آید و بعید به نظر می‌رسد مراد معترلیان و شیعیان از خوبی احکام اسلامی معنای دوم باشد. معنای سوم «خوب»، «درست بودن» است؛ یعنی مثلاً احکام و آموزه‌های اسلامی چنان‌اند که می‌توان بر آنها استدلال اقامه کرد و خلاف فهم و عقل مشترک آدمیان نیستند. به عبارت دیگر، به چیزی «درست» گفته می‌شود که بتوان از پاره‌ای مقدمات به پاره‌ای از نتایج رسید و درستی استدلال را به مخاطب نشان داد و هر عقل سلیمی نیز این مسیر را می‌تواند بیاموزد و بیازماید. از تلاش‌های بخصوص معترلیان در هماهنگی حکم عقل و آموزه‌های اسلامی چنین بر می‌آید که آنها وقتی می‌گویند: «آموزه‌های اسلامی خوبند و از این رو خدا به آنها فرمان داده است» مرادشان خوب به معنی سوم یعنی عقل‌پذیری و درستی بوده است. اگرچه، با توجه به انشایی بودن احکام دینی، چنین رأیی نیازمند یک منطقه با این‌ی^۱ پیشرفت است که نه فقط معترلیان، بلکه هیچ‌یک از متفکران اسلامی دیگر واجد آن نبودند.

شاهد این مدعای، یعنی کاربرد خوب به معنای معقول و درست آن است که جاخط (۲۰۵ ه.ق) در میان ادبیان و مفسران معترلی یکی از کسانی بود که با وارد کردن عنصر «مجاز» مقابله «حقیقت» در تفسیر قرآن، کوشید برداشتهای خلاف عقل و فهم مشترک آدمیان را از میان برداشتهای رائج درباره خدا بزداید. اشعاریانی که حکم تکلیف مالایطاق را قبیح نمی‌دانستند ابایی نداشتند که قائل به جسمانیت خداوند شوند و از این‌رو برای مفاهیمی قرآنی نظیر عرش، لوح محفوظ، دستان خدا، ملائکه و جنود خداوند و رفت و آمد آنها، معنا و تفسیری ظاهری (در مقابل باطنی) و اسطوره‌ای کنند و حتی معتقد شوند که خداوند شبها از آسمان هفتم به پایین می‌آید و

۱. deontic

روزها بازمی‌گردد. معتبرلیان و گروههای شیعه همواره این تفاسیر و معانی را برنتاییدند، به این دلیل که در حق خداوند خوب و عقلانی نیستند. آنها با تفسیرهای مجازی کوشیدند عقل سليم را با محتوای متن هماهنگ سازند و این شاهد می‌تواند مدعای ما یعنی به کار رفتن «خوب» در معنای «درستی و عقلپذیری» را در کلمات این دو گروه تأیید کند.

اما در طول تاریخ تفکر اسلامی شاید به این نکته کمتر توجه شده است که آیا ممکن است خوبی (به دو معنای کارآمدی و درستی و مطابق عقل سليم بودن) آموزه‌های اسلامی در قلمرو تفسیر را به قلمرو فقه نیز کشاند؟ آیا می‌توان در مسئله اجتهاد و در مواجهه با مشکل کمبود منابع و کثرت مسائل جدید، باب تکیه بر احکام خوب و عقلانی را گشود؟ یعنی از عقل به عنوان یک منبع بهره برد و نه صرفاً یک ابزار و مهمتر از آن در باب تعارض نقل و عقل آیا می‌توان به همان دلیل عقلی که مفسر از ظاهر یدالله فوق ایدیهم دست می‌کشد و به سراغ معنای عقلی می‌رود، مثلًا در مسئله حقوق زنان، فقیه نیز چنین کند؟ آیا هنوز می‌توان گفت همه احکام اسلامی بویژه در عرصه‌های اجتماعی چون خوبند (اعم از آن که به معنای کارآمدی بگیریم یا به معنای عقلپذیری) خداوند به آنها فرمان می‌دهد و همه موظفیم از آنها اطاعت کنیم؟ به نظر می‌رسد در قلمرو فقه هیچ‌گاه عقل به عنوان منبع مستقل برای صدور حکم تلقی نشده است. عقل چه در میان شیعه و چه در میان اهل سنت ابزاری است برای فهم بهتر متن و رفع و رجوع تعارضهای اولیه آن. به نظر آنها خداوند این کلید (عقل) را به دست فقیهان نداده است تا به طور مستقیم قفلی را بگشایند بلکه «عقل» کلید گشودن راز «متن» است و حل مسئله فردی یا اجتماعی مسلمانان به متن سپرده شده است؛ چون خداوند از طریق پیامبر (و به نظر شیعه امامان معمول) همه آنچه را باید بگوید گفته است، دیگر حاجتی به تفکر و عقل بشری در این قلمرو نیست. شریعت را باید آموخت و در آن غور کرد و از عقل نیز در این تأمل و هماهنگ ساختن این متون و تفاسیر آنها بهره جست. نام این رویه را می‌توان اجتهاد «نقل محور» نامید و همه اجتهادهای مرسوم را با همه اختلافهای جزئی که داردند زیر این عنوان جمع کرد. در این اجتهاد، تفاوت محسوسی در روش، میان اهل سنت و شیعیان وجود ندارد جز آن که مراجع و منابع آنها متفاوت است. سئیان به صحاح سنته و اقوال امامان

چهارگانه و شیعیان به کتابهای اربعه و در سده‌های اخیر عمدتاً به وسائل الشیعه (حر عاملی با گرایش اخباریگری) مراجعه می‌کنند. اختلاف اندکی هم در شیوه استفاده از عقل در رفع تعارضهای نقلی و استنباط حکم از متون دارند، یعنی اهل سنت از قیاس (یا عقل) به عنوان راه حل تسری یک حکم شناخته شده به موضوع دیگری که حکم آن دانسته نیست استفاده می‌کنند و شیعیان نیز همین راه را البته با نام «تنقیح مناطق»، «قیاس اولویت» و «قیاس منصوص العلة» با تکیه بر همان آموزه اصلی شیعه یعنی امامت، طی می‌کنند.

نگاه دیگر اینک در این عرصه آن است که جدید بودن دنیای جدید را فقط در نو بودن و نو شدن ابزارها نمی‌داند (یعنی وجه ظاهری و تمدنی جهان) بلکه معتقد است پیش فرضها، تصورات و اهداف جوامع مدرن (یعنی وجه باطنی و فرهنگی آنها) به کلی تغییر کرده و انسان امروز با دیروز متفاوت شده است. از این‌رو، اگر بخواهیم تصدیق به خوب (عقل‌پذیر) بودن آموزه‌های اسلامی را استمرار بخشیم و مسائل فردی و اجتماعی انسان امروز را مورد توجه قرار دهیم نمی‌توان به اجتهاد «نقل محور» تکیه کرد و بسان قدمما با تطبیق کلیات بر مصادیق جزئی و به کارگیری عقل در مقام رفع و رجوع تعارضها، به روند اجتهاد ادامه داد. اینک باب آن اجتهاد مسدود شده است و اجتهاد «عقل محور» باید در کار آید. اجتهاد «عقل محور» به معنای طرد متون دینی نیست بلکه به معنای قبول عقل به عنوان یک منبع و در هنگام تعارض تقدم آن بر نقل است و لذا همان‌طور که با دلیل عقلی از ظاهر آیه قرآن یا روایتی در باب پدیده‌های طبیعی یا صفات خداوند، مفسر دست می‌شوید به همان دلیل فقیه می‌تواند در تعارض عقل با نقل، حکم عقل جمعی را بر صدر بنشاند. شاید بتوان نام دیگر این رویه را «اجتهاد در اصول» نامید. پاره‌ای از مشخصات این شیوه چنین است:

۱. در این شیوه به تأثیر مؤلفه زمان و مکان در فرآیند استنباط توجه جدی وجود دارد و صرفاً از باب تغییر موضوع و تغییر حکم یا از باب مماشات با خصم و رعایت مصلحت یا عنایین ثانوی دیگر به مسئله نگریسته نمی‌شود.
۲. «عدالت محوری» سنگ بنای احکام شرعی تلقی می‌شود و هر حکمی امروز دارای چنین مشخصه‌ای نباشد قابل طرد است، هرچند ممکن است آن حکم روزگاری عادلانه تلقی می‌شده است و برای آن نصی هم وجود داشته باشد.

۳. این شیوه به نگرش علمای اصولی (در برابر اخباریها) بسیار نزدیک است و به همه لوازم اصولی بودن پایی بند.
۴. در این روش با تکیه بر عنصر عقلانیت روند اجتهاد از فرآیند استنباطها و تک رویهای شخصی به فرآیند استنباط جمیع کشیده می‌شود و این نکته تأثیر بسیار مهمی در وحدت شیعه و سنی و عزت و اقتدار مسلمانان در دنیا امروز دارد.
۵. راه صحیح حفظ میراث فرهنگ اسلامی در تفسیر و بازخوانی مؤلفه‌های این میراث مطابق با شرایط روزگار است. ارائه میراث فرهنگ اسلامی به همان شکل قدیمی تبیه‌ای جز دلزدگی و یا س مخاطبان از یک سو و ناکارآمدی احکام دینی از سوی دیگر ندارد.

به نظر می‌رسد اجتهاد «عقل محور» برای رسیدن به اهداف خویش نیازمند تدوین اصول ویژه خود (نه اصول فقه رایج) است و هنوز قدمهای اول را طی نکرده است. مجموعه حاضر برای آشنایی محققان با مشکلاتی که اینک در پیش روی اجتهاد «نقل محور» قرار دارد، فراهم آمده است و جنبه نقادی آن بر جنبه اثباتی غلبه دارد. این مقالات بر اساس تقدم و تأخیر پرسشها و پاسخها ترتیب یافته‌اند و برای حفظ قضای مباحثه، از آوردن عناوین و القاب اساتید محترم خودداری کرده‌اند. از شش مقاله حاضر مقالات آقایان حسینعلی منتظری، جعفر سبحانی و احمد عابدینی را زیر عنوان مدافعان اجتهاد «نقل محور» می‌توان جای داد. این دسته معتقد‌ند با تکیه بر همان منابع سنتی و روشهای حوزه‌های علمیه می‌توان تغییراتی در فروع و احکام اسلامی ایجاد کرد و به کارآمدی فقه سنتی همچنان پای‌بند بود. دسته دوم معتقد‌ند حل مسائل جدید به بینش و روشهای جدید نیازمند است و مسائل روزگار امروز با فقه سنتی دیروز قابل حل و فصل نیست. «اجتهاد در اصول» به تعبیری و به تعبیر دیگر «اجتهاد عقل محور» چاره کار امروز ماست. داوری نهایی را به عهده خوانندگان می‌گذارم.

نکته پایانی در این بحث آن است که نباید مسائل امروز اسلام را به مسائل حقوقی و فقهی فروکاهش دهیم بلکه در نوع جهان‌بینی، کیهان‌شناسی و خلق‌ت عالم و آدم هم مطالبی در متون اسلامی آمده است که آنها نیز در حیطه و قلمرو داوری اجتهاد «نقل محور» و اجتهاد «عقل محور» قرار می‌گیرند. امید است در آینده بتوانیم نگاهی

به آن قلمروها نیز داشته باشیم. از همه اساتید عزیز که اجازه فرمودند بار دیگر این مقالات گردهم آیند بسیار سپاسگزارم.

سعید عدالت‌زاد

بهار ۱۳۸۱

در پی پرسش از آیت‌الله منتظری درباره این که آیا جهاد ابتدایی، ارتداد، نجاست کفار و امر به معروف و نهی از منکر زمینه‌ساز نوعی خشونت دینی نیستند؟ ایشان به اجمال درباره هر یک از احکام فوق با توجه به اختلاف فتاوا و قاعدة تزاحم در احکام اسلامی نظر خود را بیان کرد و به گونه‌ای کوشید خواننده خود را قانع کند که احکام فوق زمینه‌ساز خشونت نیستند.^۱ در پی این پاسخ، آقای دکتر عبدالکریم سروش سنوالات دیگری را با نگاهی متفاوت و عمدۀ معرفت‌شناسانه زیر عنوان «فقه در ترازو» مطرح کرده است.^۲ از قرائت این مقاله خواننده تا حد زیادی به مطالب مقاله قبل نیز پی خواهد برد.

۱. ر.ک به: منتظری، حسینعلی؛ «در باب تزاحم» مجله کیان، ش ۴۵، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۵۰-۱۵۱.

۲. این مقاله قبلاً در شماره ۴۶ کیان، ص ۱۴، اردیبهشت ۱۳۷۸ منتشر شده است.

فقه در ترازو

طرح چند پرسش از
محضر آیت الله منتظری
عبدالکریم سروش

۱. درباره مضمون فرمایشهای آیت الله منتظری دوگونه پرسش می‌توان مطرح کرد: پرسش‌های فقیهانه و پرسش‌های معرفت‌شناسانه. من در اینجا عمدتاً از منظر معرفت‌شناسانه نظر خواهم کرد، یعنی می‌کوشم درباره علم فقه و پیش‌فرضهای آن پرسش‌هایی مطرح کنم و از فتاوی فقیهان و مباحث درون‌فقهی کمتر سخنی به میان خواهم آورد.

اما قبل از ورود به بحث اصلی، و در نگاه نخستین، چنین می‌نماید که آقای منتظری کوشیده‌اند از احکام فقهی بر وفق و بر مبنای مفاهیم و اندیشه‌های جدید دفاع کنند. این امر به خودی خود نشان می‌دهد که ایشان پذیرفته‌اند که ما به عالم جدیدی وارد شده‌ایم. و به‌گمان من این توجه و تصدیق بسیار مهمی است. از مهمترین معیارها و علایمی که نشان می‌دهد ما عالمی را ترک گفته و به عالم جدیدی پا نهاده‌ایم، این است که بدیهیات عالم گذشته از بداهت خارج شده و جای خود را به بدیهیات دیگری داده‌اند و قاعده‌های جهان گذشته به استثنایات تبدیل شده‌اند و استثنایات به قاعده. کشتن مرتد، فی‌المثل، در جهان گذشته حاجت به دفاع عقلانی نداشت و بلکه کمابیش جزء بدیهیات دوران بود و مثلاً ناصرخسرو آنرا کاری «عقلانی» می‌دانست و اگر هم معارضانی داشت، آن معارضان در حاشیه بودند و قابل اعتماد نظر